

# پسوند مصدر

## در زبان فارسی

بفلم : دکتر پرویز نائل خالری

استاد تاریخ زبان فارسی

قدیمترین ذکر که در کتابهای فارسی از پسوند مصدر بمیان آمده، تا آنجا که نگارنده یافته است، در کتاب «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» است. شمس قیس رازی

عقیده نویسندگان  
دستور فارسی

می نویسد :

« حرف مصدر - و آن نونی است مفرد که در اواخر افعال ماضی معنی مصدر آرد . چنانکه آمدن و رفتن »

۱) اصطلاح « پسوند » اخیراً در فارسی در مقابل لفظ فرانسوی Suffixe بکار رفته است و مراد از آن جزئی است که با آخر ریشه (racine) یا ماده (thème) کلمه ای ماحق میشود تا از آن مشتقانی حاصل آید .

( cf . Lexique de la terminologie linguistique . par Marouzeau )

Paris, 1943)

این کلمه باین صورت و باین معنی در ادبیات قدیم فارسی وجود نداشته است. کلمه «پساوند» را اسدی (لغت فرس، چاپ تهران، ۱۳۱۹ - س ۱۰۰) بمعنی قافیه آورده است که غیر از معنی مقصود ماست. در کتب قدیم صرف و نحو عربی کلمه ای که درست جا کی از این مفهوم باشد وجود ندارد زیرا که ترکیب کلمه با اجزائی که قبل و بعد از ماده آن درمی آیند از خصائص زبانهای هند و اروپائیت است. در کتب اخیر عربی بعضی مؤلفان کلمه Suffixe را به «لاحقه» و Préfixe را به «سابقه» ترجمه کرده اند (علم اللغة، دکتر عبدالواحد وافی، قاهره ۱۹۴۱ - س ۱۷۱-۱۷۲) و بعضی Préfixe را تصدیق و infixe را حشو و Suffixe را کاسع و Affixe را مطرف خوانده اند. (نشوء اللغة العربیة و نموها و اکتفائها - الاب انستاس الکرملی - قاهره ۱۹۳۸ - س ۳)

هیچیک از این الفاظ را در فارسی امروز باین معانی بکار نمیتوان برد. بنابراین ما الفاظ «پیشوند» و «پسوند» را که گروهی از ادیبان و نویسندگان اخیر برای این دو معنی برگزیده اند اختیار کردیم.

۲) المعجم، چاپ طهران، ۱۳۱۴ - س ۱۷۷

بنابراین در نظر شمس قیس پسوند مصدر فقط حرف نون است. در مآخذ جدیدتر گاهی همین عقیده اظهار شده است.

صاحب برهان قاطع می نویسد: «نون... همچنین افاده معنی مصدری نیز کند هر گاه بعد از تالی فرشت و دال ابجد باشد. همچو گفتن و رفتن و آمدن و شنیدن...»

سپهر نیز بر این نظرست و در براهین العجم می نویسد:  
 «در اواخر افعال نون مفرد ساکن افاده معنی مصدری کند. مثل کردن و گفتن؛ و این نون بعد از تالی فوقانی یادال باشد...»  
 گاهی نیز علامت مصدر را «تن» و «دن» شمرده اند. صاحب بحر الفوائد می گوید:

«اسم مصدر (؟) آنست که تمام افعال ازو مشتق شوند و در فارسی آخرش «دن» یا «تن» آید... جامی گوید:

مصدر آنست که بود روشن آخر فارسیش تن یا دن

یعنی در آخر آن بزبان اهل فرس دال و نون آید چون: خواندن و دیدن و آمدن. یا تاء و نون چون: رفتن و کشتن و خواستن...»

میرزا حبیب اصفهانی می نویسد:

«بدان که اصل فعل مصدرست و آن منتهی باشد با «تن» یا «دن» که اولی

را تالی و دومی را دالی نامند...»

صاحب نهج الادب<sup>۴</sup> می گوید: «مصدر معروف آنکه صلاحیت اسناد دارد

بسوی فاعل. چون کردن... و آن در لغت فارسی مختتم باشد بتاء و نون زائده یا دال و نون زائده؛ و اگر این نون را بیندازند آنچه باقی است صورت صیغه ماضی

(۱) برهان قاطع - چاپ بمبئی - ۱۲۵۹ - ص ۸

(۲) براهین العجم - چاپ طهران ۱۲۷۲ - باب بیست و یکم در تعریف حرف نون.

(۳) بحر الفوائد در قواعد علم فارسی. مؤلف: منور علی متخلص به «اعظم» - تألیف

در ۱۲۲۳ قمری - نسخه خطی مکتوب در ۱۲۳۳ متعلق به نگارنده.

(۴) دیستان پارسی. میرزا حبیب اصفهانی. کتبخانه تربیت تبریز. ۱۳۲۴ - ص ۶۷

(۵) نهج الادب. تصنیف نجم الغنی خان صاحب رامپوری. چاپ لکنهو. ۱۹۱۹ - ص ۳۵

داشته باشد، چون: رفتن و خوردن و شمردن و گفتن ...

و در زواید الفواید که از تألیفات خان آرزوست ... مذکور است که تن علامت مصدرست در فارسی قدیم و دن در فارسی حال. پس شکفتن و خفتن و رفتن و غیره در اصل شکفتن بود که دال بتاء از جهت قرب مخرج و قرب وقوع بدل و از جهت نقل آنچه از نفس کلمه بود حذف شده - و گمان من آنست که آنچه آنرا مصدر گویند مأخوذست از ماضی - پس در ماضی که با یاء بود دال و نون مصدری بیا، آرند، چنانکه: غلطیدن و چیدن و دیدن - و در ماضی که بی یاء باشد نون تنها آرند چنانچه شگفتن و رفتن و کردن و زدن و غیره. بسبب اجتماع دو دال یکی را حذف کرده اند. و می توانند که تنها در ماضی اضافه کنند. و برین تقدیر احتیاج محذوف شدن نباشد ...

و خان تحقیق نشان (ظاهراً مراد همان خان آرزوست) در مضمون الفواید ... می گوید که در مصادر تنها نون زیاد کرده اند. یا ماضی همان مصدرست که نون آن حذف کرده اند. لیکن در بعض مصادر عربیه که فارسیان تصرف کرده اند دال و نون آرند. مثل رقصیدن و طلبیدن و طلوعیدن و غارتیدن. و ازین دریافت میشود که دال در مصدر اصل باشد. و در کلمه ای که آخر آن دال بود بسبب جمع دو دال یکی حذف کرده اند. و در کلمه ای که فوقانی بود بسبب قرب مخرج دال و تاء، دال را بتاء بدل کرده یکی را حذف نموده اند. لیکن این در صورتیست که نزد فارسیان مصدر اصل افعال بود. و اگر گویند که نون در آخر ماضی زیاده کرده اند این معنی لازم نمی آید. و نزد مؤلف همین صحیح است ...»

غلامحسین کاشف در دستور زبان فارسی<sup>۲</sup> می نویسد:

«مصادر فارسی بدو گروه تقسیم شده اند: ۱- مصادر تائی ۲- مصادر دالی.

مصادر تائی را علامت - تن است و مصادر دالی را نشانه - دن»

نویسندگان «دستور زبان فارسی برای دبیرستانها» گاهی علامت مصدر را

فقط «ن» می دانند: «در قدیم وجه مصدری را با «ن» علامت مصدر استعمال

(۱) یعنی حرف تاء باشد.

(۲) چاپ اسلامبول. مطبعه شمس. ۱۳۲۸ (قهری) - ص ۱۲۵-۱۲۶

میگردند...»

و گاهی آنرا «تن» یا «دن» می‌شمارند :

« علامت مصدر آنست که در آخرش تاو نون یا دال و نون باشد... »

از آنچه گذشت چنین بدست می‌آید که در بارهٔ جزء

اخیر کلمهٔ مصدر دو قول یا دو عقیده نزد نویسندگان قواعد

زبان فارسی وجود داشته است. بعضی این جزء را فقط حرف

حاصل این  
اقوال

«ن» می‌دانند و بعضی دیگر آنرا «تن» یا «دن» می‌شمارند .

مورد بحث این مقاله آنچه در این مقاله مورد بحث ماست اینست که:

۱- پسوند مصدر در فارسی تنها حرف نون است یا «-تن» و «-دن» ؟

۲- در صورت اخیر اصل کدام است ؟

۳- چگونگی ابدال یکی بدیگری چیست؟



در زبان مشترك اصلی اقوام هند و اروپائی<sup>۳</sup> ظاهراً

مصدر وجود نداشته است. اصولاً همهٔ زبانها صیغهٔ خاصی

برای بیان معنی مصدر دارا نیستند و آنجا ها که این صیغه

وجود دارد صورت و ساختمان کلمه، حتی در زبانهای نزدیک و همسایه، با هم

مطابقت نمی‌کند.

یافت نشدن این صیغه در زبان اصلی هندو اروپائی معلول صفت خاص این

(۱) دستور زبان فارسی - برای سال سوم و چهارم دبیرستانها - کتابخانه و چاپخانه

مرکزی - تهران - ۱۳۲۹ (شمسی) - ۳۷

(۲) ایضاً، جلد اول، برای سال اول و دوم، ص ۱۲۳

(۳) زبان «هندو اروپائی» زبانی است که اصل و منشأ زبانهای مختلف هندو اروپائی

بوده است. این زبان فرضی است. یعنی از آن سند و مأخذی در دست نیست بلکه زبان

شناسان از روی مقایسهٔ زبانهای که با هم قرابت دارند و با احتمال نزدیک بیقین از اصل

واحد منشعب شده‌اند لغات و قواعد این زبان اصلی را استنباط میکنند؛ مثل این کار آنست

که بنائی کهن ویران شده اما مصالح خرد و شکستهٔ آن برجا باشد و نقشه ساختمان آنرا از

روی مأخذ و مدار کی بدست بیاوریم و با همان مصالح و از روی نقشهٔ اصلی آن بنا را از

نو بسازیم.

زبانست که در آن صیغه‌های حاکی از مفهوم عام و کلی کلمه وجود نداشته بلکه فقط صورت‌های خاص صرفی حاکی از حالات مختلف کلمه را دارا بوده است.<sup>۱</sup>

صیغه مصدر در هر یک از زبانهای هندواروپایی بطور مستقل ساخته و پرداخته شده است. باین سبب ساختمان این صیغه حتی در زبانهای قدیم هندواروپایی یکسان و همانند نیست. تنها در یونانی باستان یکی از وجوه پسوند مصدر که *ai* - باشد با صورت مصدر مختوم به *dhyâi* - که در زبانهای ودائی و اوستائی وجود دارد شبیه است. اما با وجود این شباهت نمیتوان بی‌یقین گفت که این وجوه در زبانهای مذکور باهم ارتباطی دارند.<sup>۲</sup>

صیغه‌ای که باین پسوند ساخته می‌شده در زبان یونانی و زبان آریائی<sup>۳</sup> دو معنی یا دو مورد استعمال داشته است: یکی در امر و دیگری در مصدر.<sup>۴</sup>

در زبان ودائی که قدیمترین زبان هندی از شعبه هندو مصدر در سنسکریت ایرانیست یکی از ماده‌های پسوند مصدر - *ai* - بوده است. این پسوند بتدریج شیوع و غلبه یافته بطوریکه در سنسکریت تقریباً صورت واحد پسوند مصدر *tum* - شده است.<sup>۵</sup> این جزء عبارت است از پسوند متعدی - *ai* - در حال مفعول مطلق. مانند ژتوم *Jetum* از ریشه - *ji* - بمعنی مغلوب کردن و از پاد آوردن<sup>۶</sup> (همریشه - *Jan* در فارسی باستان<sup>۷</sup> و اوژتن در پهلوی<sup>۸</sup> و اوژنیدن

1) A. Meillet, Introduction à l'étude comparative des langues indo-européennes. Paris, 1937, p. 280—281.

2) A. Meillet et J. Vendryes, Traité de Grammaire comparée des langues classiques. 2ème édition. Paris, 1948. pp. 339 - 342.

3) «آریائی» یا «هندوایرانی» بزبانی اطلاق میشود که از زبان هندواروپایی مشتق شده و مادر زبانهای آریائی هند (ودائی - سنسکریت) و زبانهای ایرانی باستان (فارسی هخامنشی - اوستائی و غیره) بوده است. از این زبان نیز سند و مدرکی در دست نیست و فقط از تطبیق زبانهای مشتق از آن بقواعد و ساختمانهای میتوان پی برد.

4) E. Beneveniste, Origines de la formation des noms en Indo-européen. Paris, 1935, p. 132 et suiv.

5) Jules Bloch, l'Indo-aryen. Paris, 1934, p. 252.

6) L. Renou, Grammaire sanskrite élémentaire. Paris, 1946, p. 71.

7) Cf. R. G. Kent, Old Persian, 1950, p. 184.

8) H. S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. t. II, p. 167.

در فارسی که در ترکیب «شیراوژن» باقی مانده است و کرنوم از ریشه KR بمعنی کردن و گرهینوم Grahitum از ریشه GRAH بمعنی گرفتن و جزاینها. در فارسی باستان که زبان کتیبه‌های شاهان هخامنشی است صیغه مصدری در هر جمله که بکار رفته تابع فعلی است<sup>۲</sup>، یعنی مصدر برای یکی از افعالی که دارای معانی مانند فرمودن و یارستن و شایستن باشد مفعول واقع می‌شود. در این حال جزء اخیر مصدر همیشه tanaiy - است.

این جزء خود مرکب از دو قسمت است: یکی ماده آن که - tan - باشد و دیگر aiy - که جزء صرفی (Désinence) کلمه در حالت مفعول به مفرد است<sup>۳</sup>. اگر چه زبان اوستائی ظاهراً از سلسله زبانهای که بفارسی امروز منتهی شده برکنار است اما چون یکی از زبانهای قدیم ایران است که با فارسی باستان بسیار قرابت دارد نظری بساختمان مصدر در این زبان نیز لازمست. یکی از نشانه‌های مصدر در زبان اوستائی پسوند - tna - است که از اصل هندوایرانی tna - آمده و معادل ماده - tan - در فارسی باستان است.

زبانهای ایرانی میانه به زبانهای اطلاق می‌شود که از زبانهای باستانی ایران مشتق و منشعب شده و از سیصدسال پیش از میلاد تا حدود قرن نهم میلادی در نواحی مختلف سرزمین ایران یا نواحی مجاور رواج و مورد استعمال داشته است. اما زبانشناسان در وضع این اصطلاح تنها به زمان رواج این زبانها توجه نداشته‌اند بلکه مرحله خاصی از تکامل زبان را نیز در نظر گرفته‌اند که از جمله آثار آن متروک شدن صرف اسم و حذف جزء صرفی از آخر آن است.

در اینجا صورت پسوند مصدر را در سه زبان از جمله زبانهای ایرانی میانه

(۱) برهان قاطع، چاپ بهیسی، ۱۲۵۹، ص ۷۶

2) A. Meillet, Grammaire du Vieux-Perse, 2ème édition, Paris, 1931, p. 252

3) cf. A. Meillet, op. c., p. 220 - R. G. Kent, Old Persian, p. 77.

مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

پهلوی اشکانی یا باصطلاح بعضی از زبان‌شناسان  
 « زبان پارسی<sup>۱</sup>، زبانی است که در بعضی از کتیبه‌های شاهان  
 ساسانی در مقابل متن پهلوی ساسانی و در قبالة مکشوف  
 در اورامان و در قسمتی از اوراق مکشوف در تورفان که شامل متنهای مربوط به  
 مذهب مانوی است به کار رفته است. در این زبان پسوند مصدر به سه صورت -تن و -دن  
 و -ذن دیده میشود این هر سه صورت بازمانده همان پسوند tanaiy - فارسی باستان  
 است. صورت دن بمصدرهایی اختصاص دارد که در آنها پیش از این پسوند یکی از  
 دو حرف «ر» و «ن» واقع باشد. صورت -ذن نیز در مواردی است که پیش از آن  
 حرف مصوتی<sup>۲</sup> وجود داشته باشد<sup>۳</sup>. مثال:

دیدن : dīzan = dydn

امیران کردن : âmastan = 'mstn<sup>۷</sup>

جمع کردن : amvardan = 'mvrda<sup>۷</sup>

در آثار مانوی مکشوف در تورفان که بزبان پهلوی  
 ساسانی است نیز پسوند مصدر بهر دو صورت -تن و -دن  
 وجود دارد. چنانکه در عبارات ذیل:

ایاب نیبگ نیبشتن : یا « کتاب » نوشتن

ایاب نگار نگاردن ، یا نقشی نگاشتن

ایاب خروه خواندن : یا دعوت و تبلیغ کردن

در جمله اول پسوند مصدری «-تن» و در دو جمله بعد «-دن» است<sup>۴</sup>.

1 R. G. Kent, Old. Persian, p 7

۲) مصوت اصطلاحی است که در ادبیات قدیم عربی و فارسی درست بمعنی Voyelle  
 بکار رفته است و مانیز آنرا در همین معنی بکار میبریم.

3 A. Ghilain, Essai sur la langue parthe, Louvain, 1939, p.94  
 et suiv.

۴) در این قسمت از یادداشت‌های دوست و همکار فاضلم آقای دکتر یار شاطر استفاده کرده‌ام.

در متون پهلوی زردشتی مصدر به پسوند «-تن» مختوم می‌شود که از همان اصل *tanaiy* - فارسی باستان آمده است.<sup>۱</sup> باید دانست که اکثر مصادر در نوشته‌های پهلوی بصورت هوزوارش مرکب ثبت شده است، یعنی ماده کلمه (*thème*) لفظ آرامی و جزء مصدری پهلوی است در این حال همیشه و بی‌استثنا پسوند مصدری -تن است. اما قریب بتمام فعلها و مصدرها يك صورت درست، یعنی صورت اصلی پهلوی نیز دارد. از جمله مصدرهای اخیر که پهلوی خالص است چند مصدر هست که یا تنها با پسوند -دن بکار رفته و یا هر دو صورت مختوم به -تن و -دن از آنها باقیست. این افعال عبارتند از:

خواندن (که بصورت خوانتن هم آمده است)	۱۲۳۳
افگندن	۱۲۲۵
کندن	۱۲۱۹
ماندن <sup>۲</sup>	۱۲۳۶

زبان سفدی نیز یکی از زبانهای ایرانی میانه است که از سلسله تکامل زبانهای که به فارسی امروز منتهی شده است جداست. در سفدی مصدر مختوم به -تن، وجود ندارد. از جوه مصدری که در این زبان هست یکی همانند مصدر مرخم فارسی است، و مورد استعمال آن درست مثل مصدرهای فارسی است که بعد از افعال خواهم و توانم و باید و شاید و مانند آنها می‌آید. مثل: خواهم ساخت - توانم رفت. باید کاشت. يك نوع مصدر مختوم به -اک نیز در سفدی هست که معادل است با اسم

مصدر در زبان  
سفدی

1 C. Salemann, *Mittelpersisch Grund. d. Ir. Phil.* I, 5, p. 308

2 *Grund. d. Ir. Phil.* I, 5, p. 326 - 330 - Blochet, *Études de Grammaire pehlevie*, Paris, p. 104 - 114.

هر چهار کلمه فوق در مأخذ اول و فقط دو کلمه اخیر در مأخذ ثانی آمده است.



مصدرهای فارسی مختوم بهمین جزء؛ مانند خوراک و پوشاک.<sup>۱</sup>

مصدر در پازند  
در متون پازند که نقل کلمات هوزوارش بتلفظ ایرانی  
در ذیل متن های پهلوی یا نقل بعضی از متنهاى پهلوی است  
بخط اوستائی و بتلفظ جدیدتر و آشناتر، و بهر حال زمان تألیف آنها همیشه جدیدتر  
از متن پهلوی و در قرون بعد از اسلام است پسوند مصدری درست مانند فارسی اخیر  
بدو صورت تن و دن آمده است.

برای نمونه چند مصدر پازند را نقل می کنیم :

سپاردن سپاردهس | اوسپاردن : سپردن

سکدهس | اوزودن : افزودن

سپورسورس | انباشتن : گرد آوردن

سزاس | ازاردن : آزدن

سرسوس | آگندن : پر کردن<sup>۲</sup>

از آنچه گذشت این نتیجه بدست می آید که پسوند مصدر  
در زبان فارسی «-ن» تنها نیست که به آخر فعل ماضی افزوده  
شده باشد، بلکه اصل آن «-تن» است که ماده آن در فارسی  
باستان «-tan-» بوده و در حالت مفعول به همیشه بصورت taniy - بکار رفته است.  
از این پسوند در دوره های بعد بر اثر تحولی که در اصوات زبان فارسی رخ  
داده جزء صرفی aiy - ساقط شده و همان ماده کلمه بجامانده است.

اصل «-تن»  
است

کسانی که پسوند مصدر را فقط «-ن» پنداشته اند اغلب  
نوشته اند که با حذف نون از مصدر، صیغه مفرد غایب از فعل  
ماضی حاصل می شود و از این قرار حرف «ت» را در مصدر  
«ت» ماضی غیر از  
«ت» مصدر بست  
وماضی یکی دانسته اند.

1) cf. Beneveniste, Essai de grammaire sogdienne t. II. Paris, 1929, p. 53 - 57.

2) E. Sh. Dadabhai Bharucha, Pahlavi - Pâzend - English Glossary, Bombay, 1912.

این نکته نیز درست نیست. یعنی حرف «ت» (یا «د») در ماضی مطلق جزء تصریفی دیگری است که نخست به اسم مفعول اختصاص داشته و سپس در ماضی بکار رفته است.

بنابراین صیغه ماضی مطلق در فارسی امروز مرکب از سه جزء است:

۱- ریشه فعل.

۲- جزء صرفی اسم مفعول.

۳- فعل معین «استن»

و از ترکیب دو جزء اول ماده فعل ماضی حاصل می شود.

مثلاً کلمه «کردم» عبارت است از اجزاء سه گانه «کر» و «د» (بدل از «ت»)

و «ام» معین فعل (بمعنی بودن)

چون در اینجا ساختمان فعل ماضی مورد بحث نیست به همین مختصر اکتفا می کنیم و فقط یاد آور می شویم که اغلب کلماتی که در فارسی امروز مصدر مرخم خوانده می شود مانند: گفت و ساخت و پرداخت و رسید و جز اینها ظاهراً همین اسم مفعول است و از مصدر با حذف «نون» حاصل نشده و اطلاق عنوان «مصدر مرخم» باین گونه کلمات درست نیست.

پسوند مصدری «-تن» در تحول زبان فارسی باستان به فارسی

میان «پارتی - پهلوی» در بعضی موارد به «-دن» تبدیل

شده است. برای بیان قاعده این تبدیل و موارد خاص آن از

ذکر مقدمه ای کوتاه گزیری نیست.

یکی از قانونهای تحول حروف در تکامل زبان ما قانون

«تجانس» است. این کلمه را ما بجای اصطلاح فرانسوی

در صوتهای گفتار Assimilation بکار می بریم<sup>۱</sup> بموجب این قانون دو صوت

گفتار که مجاور یکدیگر یا در فاصله نزدیک هم واقع شده باشند بعضی از صفات

یکدیگر را کسب می کنند یا بکلی یکسان می شوند<sup>۲</sup>.

۱) Assimilation آلمانی Angleichung انگلیسی

2) Cf. M. Grammont, Traité de phonétique, Paris 1946, p. 185-228

از جمله صفاتی که موجب تمیز بعضی از حرفهای ملفوظ از بعضی دیگرست آنست که، در تلفظ دسته ای از حروف «تار آوا»<sup>۱</sup>ها که در حنجره قرار دارند به لرزه درمی آیند و در تلفظ بعضی از حرفهای دیگر این تارها ساکن و بی لرزه اند.

حرف های آوایی  
و بی آوا

یاد آوری این نکته نیز شاید لازم باشد که مراد از حرف، در بحث های زبانشناسی، هر صوت ملفوظ مستقلی است که از صوتهای دیگر گفتار مشخص باشد. بنابراین آنچه در اصطلاح علمای صرف و نحو و دستور نویسان «حرکت» خوانده شده است نیز جزء حروف بشمار می آید. و پیشینیان ما نیز حرف را بهمین معنی تعریف کرده اند، چنانکه ابوعلی سینا فرموده است: «... و یعنی بالحرف کلاما یسمع بالصوت، حتی الحركات»<sup>۲</sup>.

همه مصوتها (Voyelles) بالرزه تار آواها همراهند و بنابراین از دسته حرف های آوایی<sup>۳</sup> شمرده می شوند. اما از صامت ها بعضی آوایی هستند، مانند: پ، د، ر، ز، ژ، گ، و. و بعضی دیگر «بی آوا»<sup>۴</sup> مانند: ت، س، ش، ک، ف، و غیره. چون حرفهایی که در تلفظ با لرزه تار آواها همراه هستند سست تر از حرف های دیگر تلفظ میشوند گاهی حروف آوایی را «نرم» (douce) و حرفهای بی آوا را «سخت» (dure) نیز میخوانند.

از جمله انواع تجانس حروف آنست که هر گاه در کلمه ای دو حرف مجاور یکدیگر واقع شوند که یکی آوایی و دیگری بی آوا باشد آوای حرف نخستین بدومی سرایت میکند و آنرا به حرف «آوایی» هم مخرج خود مبدل می سازد.

تجانس

در آوا<sup>۵</sup>

مثلا «پ» در مجاورت صامت آوایی یا مصوت به «ب» مبدل میشود و «ک» به «گ» و «ف» به «و» و «س» به «ز» و «ش» به «ژ» و «ت» به «د» تغییر میکند.

1) Cordes Vocales

۲) کتاب الشفا، باب المنطق، نسخه خطی.

3) Voiced بانگایی Sonore، فرانسه

4) Sourde بانگایی Voieless، فرانسه

5) Assimilation par sonorisation

بعضی از دستور نویسان شماره حروفی را که قبل از پسوند  
مصدری واقع میشود یازده دانسته اند. مؤلفان دستور  
زبان فارسی می نویسند:

بدان که همیشه قبل از علامت مصدر یکی از یازده حرف « زمین خوش  
فارس » یا « شرف آموزی سخن » واقع خواهد بود ...<sup>۱</sup>

صاحب نهج الادب شماره این حروف را سیزده میدانند و دو حرف «ت» و  
«ژ» را بریازده حرف فوق می افزاید که برای اولی کلمه «ستدن» و برای دومی  
لفظ «آژدن» را مثال می آورد و میگوید: از این حروف سیزده گانه چهار حرف  
«خ ش ف» مخصوص بمصداری است که آخر آنها تا و نون بود<sup>۲</sup>.

در این هر دو قول اشتباهی است و مبنای آن خطا اینست که از رسم خط  
فارسی فریب خورده و حرکات را بحساب حروف نیاورده اند. در حقیقت از سیزده  
حرف مذکور سه حرف «ز، م، ت» هرگز در مصدر های فارسی قبل از پسوند  
مصدری واقع نمی شوند. در کلمات «زدن» و «آمدن» و «ستدن» که هر یک مثال  
واحدی برای وقوع این حروف قبل از پسوندست حرفی که پیش از ( - دن) قرار  
دارد مصوت «ا» یعنی فتحه یا زبر است که خود حرف مستقلی محسوب میشود.

در کلمه «آژدن» که یگانه مثال برای حرف «ژ» است نیز ظاهراً حال همین  
است چنانکه برهان قاطع «آژده» را بر وزن «آمده» ثبت کرده است<sup>۳</sup>.

پس چهار حرف از شمار سیزده حرف مذکور بیرون میرود. اما بعضی از  
مصوت های ماقبل مصدر را در این ردیف ذکر نکرده اند که چون آنها را بحرف های  
باقی مانده بیفزائیم مجموع حرف هایی که در زبان فارسی قبل از پسوند مصدری واقع  
است چنین میشود:

صامت: خ - ر - س - ش - ف - ن.

مصوت آ - آ - ا - او - ای<sup>۴</sup>.

صامت ها را بحسب آنکه «آوائی» یا «بی آوا» باشند بدو دسته تقسیم باید کرد

از این قرار:

(۱) دستور زبان فارسی ... برای سال ۳۰۴ دبیرستانها. تهران ۱۲۲۹ ص ۶۰

(۲) نهج الادب، ص ۱۶

(۳) در برهان این کلمه بصورت های «آجده» و «آژیدن» و «آژندن» و «آژدن»

(۴) â - a - o - û - i

نیز آمده است.

صامت آوائی : ر - ن .

صامت بی آوا : خ - س - ش - ف .

حرف «ت» که آغاز پسوند مصدری «-تن» است چنانکه  
می دانیم بی آوا (Sourde) است . چون این حرف در  
مجاورت یکی از مصوت‌های پنجگانه یا یکی از دو صامت

تبدیل «ت»

به «د»

آوائی (ر - ن) قرار گیرد آوای حرف ماقبل بدان سرایت میکند و باین طریق به  
حرف «د» (که با «ت» در دخرج درست یکسانست و تنها اختلاف این دو حرف در  
آوائی بودن دال است) بدل میشود .

باین طریق مصدر های مختوم به «- دن» از مصدر های اصلی مختوم به  
«- تن» حاصل شده است . مانند : ایستادن - فرمودن - رسیدن - شدن - آمدن -  
کردن - کندن .

مصدر هایی که در آنها ماقبل پسوند یکی از حرفهای صامت بی آوا بوده  
است طبعاً در معرض چنین تبدیل و تغییری واقع نشده و پسوند «- تن» در آنها به  
صورت اصلی مانده است مانند : گفتن - کشتن - بستن - آموختن .

تبدیل «ت» به «د» وقتی که در میان کلمه و بین دو مصوت  
واقع باشد در تحولات زبان فارسی قاعده عام است و باین  
مورد که ذکر شد اختصاص ندارد تا در آن تأمل و تردیدی

نظایر این

تبدیل

بتوان کرد . برای بیان این معنی به چند مثال اکتفا می کنیم :

فارسی	پهلوی	فارسی باستان (با اوستائی)
باد	vât وات	vâta
مادر	mat-ماتر	matar
بید	vit ویت	vaêti
رود	rût روت	rautah-

اکنون تنها بیان یک نکته مانده و آن اینکه تبدیل «ت» به  
«د» در پسوند مصدری فارسی در چه زمانی واقع شده است .  
چون چنانکه ذکر شد در مصدر های هوزوارش پهلوی

زمان این

تبدیل

این پسوند بصورت واحد ( - تن ) دیده میشود بعضی از محققان این ابدال را مخصوص فارسی جدید ( یعنی فارسی دری بعد از اسلام ) شمرده اند و بلوشه در دستور زبان پهلوی<sup>۱</sup> موارد نادری را که در مصدرهای پهلوی ( غیر هوزوارش ) صورت « - دن » وجود دارد تصرف جدید و نتیجه تأثیر فارسی می شمارد . اما از روی قرائن دیگری میتوان حکم کرد که این تحول در قرون قبل از اسلام وقوع یافته یا آغاز شده است . از جمله این قرائن یکی آنکه در پهلوی مانوی چنانکه ذکر شد ( صفحه ۵۴ ) هر دو صورت « - تن » و « - دن » وجود دارد . دیگر آنکه نام قباد پادشاه ساسانی ( ۴۹۰ - ۵۳۱ میلادی ) را که در خط پهلوی « کبات » با حرف « ت » در آخر نوشته میشود بعضی از مورخان یونانی معاصر او با حرف « د » بصورتهای *Kaβaδiys* و *Kovadiys* و *Kovadiys* ثبت کرده اند و از اینجا میتوان گمان برد که در تلفظ جاری زمان آن پادشاه ساسانی حرف « ت » بعد از مصوت ، « د » تلفظ میشده است<sup>۲</sup>

#### نتیجه

از این بحث دراز باختصار چنین نتیجه میگیریم که :

- ۱ - پسوند مصدر در فارسی « - تن » است که از اصل *Tanaiy* - فارسی باستان مشتق شده است .
- ۲ - این جزء در بعضی موارد بموجب قانون تجانس حروف تغییری یافته و حرف اول آن که تاء بوده به دال بدل شده است .
- ۳ - در فارسی دری حروفی که پیش از پسوند مصدر واقع می شود یازده است که از آن جمله پنج حرف مصوت ( â-a-o-û-i ) و دو حرف صامت آوایی ( ن - ر ) و چهار حرف صامت بی آوا ( خ - س - ش - ف ) میباشد .
- ۴ - « ت » در این پسوند بعد از صامت های بی آوا به صورت اصلی مانده ولی بعد از حروف مصوت یا صامت های آوایی به « د » بدل شده است .

1) E. Blochet, Etudes de grammaire pehlevie, p. 116.

2) J. Darmesteter' Et. I.v, I, p. 64